۳۰/۹/۱۳۹۴

بحث در تصویر واجب تخییری بود . مبانی و راه های آن را بیان می­کردیم .

راه اول برای آخوند بود که واحب تخییری را به این معنی گرفت که تک تک افراد واجب، مشوب به جواز ترک است که این مسلک را رد کردیم

**مبنای دوم:** مرحوم نائینی می­فرماید **متعَّلق واجب تخییری مردَّد** **بین امرین یا اُمور است** . نظیر طلاق احدی الزوجات که در این مورد طلاق صحیح است لکن با قرعه یکی از این زوجات را معیَّن می­کنیم .

در واقع مبنای ایشان این است که بین اراده تکوینیه و تشریعیه تفاوت وجود دارد به این بیان که.

 اراده تکوینیه محرک عضُلات به سوی عمل است لذا نمی­تواند تعلُّق به افراد مُردد بگیرد بلکه باید به سوی فرد معیَّن اراده شود.

**دلیل:** اراده تکوینی علت وجود مُراد است و علت وجود در جای است که موجود خارجی معیَّن را وجود ببخشد . بدیهی است که فرد نا معیَّن وجود خارجی ندارد به همین دلیل گفته اند که اراده تکوینی به کلی و مبهم تعلُّق نمی­گیرد بلکه به معیَّن تعلق می­گیرید.

 اما اراده تشریعیه به معنی احداث داعی برای مکلَّف به سوی عمل است لذا علت وجود نیست چون اگر اراده تشریعیه علت وجود باشد معصیت معنی ندارد و همین که اراده تشریعیه آمد عمل هم موجود می­شود ( صد در صد واقع می­شود)

و مراد از حدوث داعی حدوث امکانی است. یعنی با اراده تشریعیه انگیزه وادار شدن مکلَّف به سوی عمل ایجاد می­شود. اما ممکن است مکلف عمل بکند و ممکن است وادار به عمل نشود پس در اراده تشریعیه متعلق اراده هم می­شود کلی باشد هم جزی حقیقی باشد هم احد الامرین یا احد الامور باشد[[1]](#footnote-1)

**توضیح :** به نظر ایشان اراده تشریعیه اعتباری است و به دست مُعتبِر است.

 مُعتبِر گاهی فاعل را معیَّن، ولی فعل را مبهم می­گزارد این را **واجب تخییری** گویند.

 گاهی فعل را معیَّن و فاعل را مبهم می­گزارد این را **واجب کفایی** گویند.

و گاهی طبیعت فعل را از فاعل معیَّن می­خواهد این را **واجب تعیینی** گویند مثلا طبیعت صلاه را از انسانهای که مکلَّف هستند می­خواهد.

بنا بر این حقیقت واجب تخییری انشاء نسبت طلبیّه بین فاعل معیَّن و فعل مبهم است یعنی از همه مکلَّف ها می­خواهد که اگر در ماه رمضان عمداً افطار کنند بین سه امر مخییر باشند . پس فاعل( روزه دار ) معیَّن است اما فعل مبهم بین سه امر است( روزه ، عِتق ، اطعام)

به نظر ما سه اشکال مهم بر کلام ایشان وارد است.

**اشکال اول:**

**مقدمه:** در باره مفاد صیغه امر بین علماء سه نظر وجود دارد.

**الف:** مفاد صیغه امر انشاء نسبت طلبیّه است( نائینی)

**ب:** مفاد صیغه امر انشاء طلب است (اکثر علماء)

**ج:** مفاد صیغه امر ابراز حُب و بغض قائم به نفس است( خوئی)

**اشکال:** بنا بر هر سه مبنا انشاء بر اساس مصلحت و مفسده صادر می­شود و عامل اصلی آن محبوبیّت و مبقوضیّت مولی نسبت به عمل می­باشد مثلاً مولی نماز را دوست دارد لذا به آن امر می­کند و زنا را دوست ندارد لذا از آن نهی می­کند.

با این حساب شیءِ مردد نمی­تواند مبغوض یا محبوب مولی باشد و لذا متعلَّق اراده تشریعیه نمی­تواند امر مردد باشد زیرا امر مردد محبوب یا مبغوض مولی نیست بلکه عمل معیَّن محبوب یا مبغوض است.

در نتیجه طبق هر سه مبنا علت جعل احکام مصلحت و مفسده است و این علت نمی­گزارد اراده تشریعیه بین دو امر یا اموری قرار بگیرد ( مانع محبوبیت و مبغوضیت است )

**اشکال دوم:** از محقق اصفهانی در نهایه الدرایه.

**مقدمه:**

**الف:** ابهام یا در ذات است. که ابهام در ذات محال است مثلا ذات انسان مبهم باشد.

**ب:** یا در فرد خارجی است که این نوع ابهام نیز محال است مثلا شخص انسان مبهم باشد.

بنابراین از طرفی در واجب تخییری اراده مولی موجود است.

و از طرفی هرگز اراده موجود مبهم نمی­شود.

 حال اگر اراده مولی تعلُّق به مبهم بگیرد(احدهما) باعث می­شود خود اراده مبهم شود.

بله اطلاق ، ابهام ، کلی ، اجمال ذهنی است اما مصداق خارجی ندارند..

در خارج متعلَّق اراده معیَّن است چون اراده موجود است و موجود مبهم نیست اما شما متعلَّق اراده را مُردد گرفتید ،تالی فاسد کلام شما این است که خود اراده مبهم باشد در حالی که ابهام در اراده معقول نیست چون اراده موجود است و موجود مبهم نیست.

**اشکال سوم:** در فقه داریم که اگر کسی بگوید صاعی از این صُبره را می­خواهم و مراد او کسر مشاع باشد ( معیَّن نکند که از کدام طرف صُبره را می­خواهد) این کسر مشاع مردد است لذا صاع مرددِ بین این صُبره می­شود. در این صورت فقها فرمودند بیع باطل است به چهار دلیل

 **الف:** این چنین بیعی موجب جهالت است.

**ب:** ابهام در ببیع موجب ابطال آن است.

**ج:** این نین معامله ای غرری است.

 **د:** مکلیَّت صفت وجودی است و صفت وجودی قابل تعلَّق به مردد نیست.

طبق این دلیل چهارم می­گوییم این سه صفت( عتق، صیام ، اطعام) وجودی هستند و صفت وجودی قابل تعلُّق به مردد نیست.

1. ۱-فوائد الاصول جلد ۱ صفحه ۲۳۱ [↑](#footnote-ref-1)